

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قارعه (جله سوم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۲/۰۲/۰۶

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام) را تسلیت عرض می کنیم.

انشاء الله که تتمه ماه مبارک رجب بر شما خوش بگذرد و برای شب قدر و ایام مبارک ماه رمضان آماده شویم و بتوانیم از اوقات زندگیمان به بهترین وجه استفاده و نواقصمان را برطرف کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

بحث ثقل را مطرح کردیم و جدولی کشیدیم با ستون های فعل، باور، صفت، عمل و نتیجه. بنا بود هر کسی فعل، صفت، باور، عمل و نتیجه را درآورد و سپس مشخص کند که میزان سنگینی و ثقل آنها چقدر است و معیارهای ثقل و وزن را از آیات انتهایی سوره مبارکه مومنون و سوره مبارکه اعراف استخراج کند. پس باید دو کار انجام داده می شد؛ ابتدا مصادیق را به صورت جزئی و تفصیلی مشخص نموده و سپس میزان سبکی و سنگینی را محاسبه و ارزیابی می کردیم.

گفتیم در ابتدا بصورت تفصیلی محاسبه کنیم و بعد سوره مبارکه اعراف یا مومنون را در این راستا مطالعه کنیم.

**سوال:** شما فرموده بودید که سوره مبارکه مومنون برای بحث صفت و نتیجه است و سوره مبارکه اعراف برای باور و عمل. حال یکسری از اینها تفکیک شده است و یکسری هم نه. معیارهای سنگینی یا ثقل عمل حدود ده مولفه دارد. بحث سوره مبارکه مومنون استقامت کردن است.

- این آیه استقامت در انجام کار را نمی رساند!

از آیه ۱۱۱ تا ۱۱۴ می‌توانید بحث صبر را بیاورید و این آیات مربوط به همه است چه مومنین و چه کافران.

**سوال:** یعنی مثلا اگر انجام دادن کاری برای فردی سخت بیاید جزء ثقل عملش حساب نمی‌شود؟

- خیر. البته ممکن است بشود ولی از این آیه برداشت نمی‌شود. ممکن است از آیات دیگری بتوان چنین برداشتی کرد.

**سوال:** مگر وقتی کسی بحث «فائزون» را مطرح می‌کند و بعد از آن (قال کم لبثتم) را بیان می‌کند، مخاطبش فائزون نیستند؟

- شما آیات دیگری هم دارید که نمی‌توانید بگویید که به کسانی که می‌گویند (کم لبثتم) یا هر چیز دیگر. ملاکشان این است که اعمالشان سهل و ساده بوده است.

**سوال:** مثلا اینکه وقتی تمام بشود بگویند مثل یک چشم به هم زدن بوده است، ملاک محسوب نمی‌شود؟

- خیر ممکن است یک کافر هم چنین بگوید.

**سوال:** اگر آیه ضدش را پیدا نکنیم درست می‌شود؟

- خیر. آن را هم نمی‌توانیم ملاک بگیریم. چون می‌گوید شما در دنیا چگونه بوده‌اید؟ می‌گوید مثلا اینطور بودیم، خوب که چه؟ او می‌خواهد چیز دیگری بگوید، می‌خواهد نسبت آخرت به دنیا را مطرح کند و بگوید که وقوف دنیا کوتاه و آخرت پایدار است. طرح این پایداری دلالت بر عمل ندارد و شاخص برای صحت عمل نیست. اگر هم باشد شاخص نفس و فعل است. معیار دیگر مقصددار دانستن هر عمل است آنجا که در آیه ۱۱۵ مطرح می‌کند. «لأترجعون» یعنی محاسبه‌دار بودن هر عمل. یعنی عملی که می‌کنید رها نمی‌شود و حتما یک بازخورد و نتیجه‌ای خواهد داشت.

از بحث آیه ۱۱۰ مدام به یاد و ذکر خدا بودن استخراج می‌شود و اینکه جدی گرفتن سبک «ذاکران» از بحث مقابلش که «تضحکون» است و داشتن نظام جبران بر اساس «قل»، «رب»، «غفر» و اتکا به اسم «خیرالراحمین». اینها مولفه‌های سوره مبارکه مومنون بود.

حالا باید ببینیم سراغ قسمت اول؛ نوعا انسان در این ربط دادن‌ها مشکل دارد یعنی مثلا آیات خوانده می‌شود، معیارها درآورده می‌شود اما در انتقالش به زندگی، انسان نمی‌داند که چه کار باید بکند. اگر بتوان به آن وصلش کرد هنرمندی است.

**سوال:** باید یکی از کارهایی که انجام دادیم را به عنوان «فعل» در اینجا می‌آوریم. کار را گذاشته‌ایم یک باور، فهم اعطا کردن، فهمیدن و صفتش را استقامت و صبر، عملش را مثلا متن نوشتن و نتیجه‌اش را یاری یک گروهی مثلا فعالیت در «کانال تلگرامی دلدادگان حضرت زهرا(علیهاسلام)». این سیر فعل من بود.

- حالا شما که طبق این سیستم عمل کردید، شما یک عملی را گرفتید که اسمش خروجی است و متکی به یک باور است و از تمرین صفاتی تقویت می‌شود. در واقع یک باوری، منشاء آن است و صفت‌هایی آن را پشتیبانی می‌کند.

برای اینکه ببینید که این عمل وزن دارد یا نه اول باید روی صحت یا عدم صحتش اطمینان حاصل کنید بعد به سراغ صفتش بروید و روی حسن یا سوء بودن صفت اطمینان پیدا کنید بعد ببینید که خروجیتان درست است یا خیر. هرقدر که روزنه داشته باشد به همان میزان عمل خالص نیست پس خلوص عمل بخاطر خلوص در باور و صفت‌ها است. از کجا متوجه شویم؟ از آنجا که میزان استقامت فرد معیاری برای خلوص عمل است. یعنی مثلا شما به چه قیمتی حاضرید آن کار را انجام دهید یا به چه قیمتی انجامش نمی‌دهید؟

چون آدم‌ها بر اساس باورهایشان خروجی‌هایی دارند که وقتی شرایط عوض می‌شود آن خروجی را قطع می‌کنند. پس صبر یا استقامت در آن عمل نشانه خلوصی است که از صفات و باورهای مثبت گرفته شده و هرقدر که اینها قوی‌تر باشد خلوص عمل بیشتر است و عمل به خروجی نزدیکتر.

مثلا یک نفر براساس یک باور و یکسری صفات حاضر است جهاد کند. اگر مثلا یک ماه یا دو ماه باشد می‌رود. باورهایش او را به آن سمت می‌کشد تمت شش ماه که بشود برایش سخت می‌شود. یک سال بشود خیلی برایش سخت‌تر می‌شود و اگر دو سال شود دیگر نمی‌رود و می‌شکند. میزان استقامت و صبر نشانه این است که این کار را می‌کند یا خیر.

**سوال:** این قطع و وصل شدن نشانه چیست؟

- نشانه صبر. این که فرد یک کار را مدام انجام می دهد و ترک می کند، انجام می دهد و ترک می کند، یعنی خلوصش نسبت به آن عمل کم است.

آن صفت خوب همیشه پشتیبانی اش نمی کند. شدت و قوت باورش آنقدر نیست که بتواند مقاومت کند و نوعا عمل های صالح ما این طور است که وزنش می شکند. مثلا وقتی عرصه بر ما تنگ بیاید آن کار ترک می شود. کافی است یک نفر را تحت استرس قرار دهید، دیگر آن کار را انجام نمی دهد. مثلا فرض بگیرید انفاق کردن زکات دادن و یا کمک کردن به دیگران برای ما حد دارد، حدش ضرورت های اولیه زندگی خودمان است و کمی که به ما فشار بیاید، انفاق و توجهمان به دیگران را قطع می کنیم. ما خوبیم وقتی همه چیز خوب باشد! و وقتی کمی تحت استرس قرار می گیریم کار خوب، نماز اول وقت، نماز شب و غیره قطع می شود.

ما مسلمانییم و وقتی می گویند آثار مسلمانی شما چیست؟ می گوئیم ما نماز می خوانیم. اما وقتی کمی فشار زیاد شود، دیگر نمی توانیم نمازمان را اول وقت بخوانیم. نمازهایمان هم یکی در میان می شود.

**سوال:** اصلاحش در کجاست؟

- اصلاحش هم از همین منشاء، پشتیبانی می شود یعنی معلوم است که او هم ضعف باوری دارد و هم ضعف صفتی.

**سوال:** می شود صفت را توضیح دهید؟

- صفت ها ویژگی هایی هستند که در انسان تثبیت می شوند. مثلا یک نفر بخشنده است یا یک نفر بخیل است یعنی در طبعش بخل یا بخشنده گی نهادینه شده است.

حال بعضی ها صفاتشان تایمر دارد یعنی وقتی به یک حدی از درجه حرارت می رسد، آن صفت قطع می شود و دیگر کار نمی کند.

**سوال:** وقتی آیات را می خوانیم می توانیم از آن باور را دریاوریم و حتی ممکن است صفات را هم بشود از آن استخراج کرد اما اینکه آیا من در حال حاضر آن صفت را دارم چگونه مشخص می شود؟

- اگر انسان ارزیابی درستی از خودش داشته باشد و نواقص و عیوب خودش را بداند به سمت برطرف کردنش تمایل پیدا می کند. مشکل آنجاست که انسان نقصی برای خودش متصور نیست یا اساساً نمی داند که کدام بخش از وجودش را اصلاح کند.

**سوال:** پس دو تا ستون را می شود دفعتاً پر کرد اما ستون صفت و نتیجه تدریجی پر می شود؟

- بله، صفت ها کلاً تدریجی هستند.

مثال حضرت مسلم (علیه السلام) است که شما در تاریخ خوانده اید، اتفاقی که برای امام حسین (علیه السلام) افتاد یک اتفاق معمولی و طبیعی نبود. واقعا کوفیان به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشتند، قبیله هایشان را هماهنگ کردند و همه اجماع کردند در اینکه امام حسین (علیه السلام) همانند امیرالمومنین (علیه السلام) بیاید و در کوفه مستقر شود و پایتخت جهان اسلام کوفه شود.

در ذهنشان این بود که ابوالفضل (علیه السلام) می آید و آن ها هر کدام سمت و پستی می گیرند و وضعیتشان خوب می شود. برای خودشان قطبی می شوند و آن سرزمین احیا می شود. با خودشان این گونه محاسبه کردند و فکر کردند که چون خدا را که قبول دارند پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هم قبول دارند و امام حسین (علیه السلام) را هم که ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و صفت ایشان نیز بخشندگی و بذل و بخشش است.

تدبیر امام حسین (علیه السلام) این بود که حضرت مسلم (علیه السلام) را پیشاپیش بفرستند که از این وضع مطلع شوند. آن موقع خبررسانی به این نحو بوده است که باید یکی می رفت و برمی گشت و خبر می آورده و خود این جریان تا دو ماه زمان می برده است.

افراد اول، با سفیر امام (علیه السلام) بیعت می کنند اما رفته رفته که فشارها زیاد می شود پا پس می کشند. پس باورشان کجا رفت؟ باورشان چون شدت و قوت نداشت و با منفعت گرایی مخلوط بود چنین شد. باورشان این بود که می توانند درآمد خیلی خوبی داشته باشند و نماز بخوانند. اما بعد که دیدند از این خبرها نیست باورشان ضعیف و عملشان تعطیل شد و به این می گویند عدم خلوص عمل.

نوعاً ما گرفتار عدم خلوص عمل هستیم. مثلاً وقتی می‌گوییم ما مسلمانیم، مسلمانیمان حد دارد. پیامبر را قبول داریم؟ بله. ولی پیامبری را قبول داریم که مسائل زندگی ما را هم اصلاح کنند، ازدواجمان را تأمین کنند، فرزند بدهند، خانه‌هایمان را تأمین کند، همین مقدار که این دین نتواند چنین کارهایی را انجام دهد و در دنیا خوشبختمان کند اسلام‌مان سست می‌شود و آن را کنار می‌گذاریم و از کسانی طرفداری می‌کنیم که دنیا را برای ما تأمین می‌کنند، آنهایی که آخرت را تأمین. حتی گاهی ضدیت می‌کنیم یا می‌ترسیم و از ترسمان خیلی حرف‌ها را نمی‌زنیم. این سرّ خفیف بودن و ثقیل بودن خلوص عمل می‌شود.

خالص بودن عمل سرّ ثقیل بودن عمل می‌شود و ناخالص بودن عمل، سرّ خفیف بودن عمل.

حالا باید ببینیم کدام عمل خالصانه است. شبیه اینکه شب عاشورا اصحاب اباعبدالله (علیه‌السلام) یکی یکی اقرار کردند، یکی گفت اگر من هزار بار بمیرم و زنده بشوم...، وزن عملش را با مرده و زنده شدن بیان کرد البته در ذهنش هزار بارش هم واقعی بود. هزار عدد بی‌نهایت است.

معیارش این است که اگر من برای تو بمیرم و سختی‌های مرگ را تحمل کنم و بعد زنده شوم و سختی‌های زنده شدن را تحمل کنم، چون خود زنده شدن هم سختی‌هایی دارد و دوباره بمیرم و دوباره زنده شوم و الی آخر...، حاضر نیستم تو را رها کنم. این سخن جدیت در عمل آن هم با مثال مرگ را نشان می‌دهد.

چون خیلی‌ها در این دنیا حاضرند از کارهای خلافشان دست برندارند و در خلافشان جدی هستند. مثل رشوه گرفتن اما وقتی مرگ می‌آید، همه خودشان را می‌بازند چون مرگ با کسی شوخی ندارد. می‌داند وقتی مُرد یک کفن است و هیچ چیزی از این دنیا نمی‌برد. پس نصاب این جریان را مرگ تعیین می‌کند. مرگ را نشان می‌دهند و می‌گویند دوست داری کدام کارها را انجام بدهیم. در آیات داریم بالاخص سوره مومنون، که می‌گویند نمی‌شود من را برگردانید تا عمل صالح انجام دهم؟

مرگ رغبت انسان را نسبت به عمل صالح بالا می‌برد و نسبت به بقیه اعمال بی‌تفاوت می‌کند. البته ممکن است این رغبت زمانی برای انسان پیش بیاید که دیگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد.

**سوال:** دل‌بستگی‌ها پشت مرگ است؟ یعنی مرگ بالاتر است.

- بله وقتی مرگ می‌آید همه چیز را می‌برد. آدم احساس می‌کند بعضی‌ها دل‌بستگی‌های‌شان خیلی قوی‌تر از مرگ است. مرگ وقتی می‌آید همه چیز را می‌برد، دل‌بستگی را می‌برد، گاهی مرگ نیز دل‌بستگی را نمی‌برد که نامش «نکار» است. وقتی فرد آنقدر دل‌بسته باشد که حتی مرگ هم نتواند او را بکند به آن «نکار» می‌گویند. در قرآن حتی اسم هم دارد. یعنی در همچین حالتی است که انسان وضعیتش این‌چنین می‌شود.

در سوره مبارکه اعراف بحث عمل و بهره‌ای که از حق می‌برد و همچنین سود، بهره و نفع حقیقی از عمل مطرح می‌شود. هر عملی یک معامله است برای اینکه نفع حقیقی را ببرد. عدم استفاده از امکانات و توان‌ها می‌شود نداشتن «شکر» که جزء مولفه‌های تخریب عمل است.

«وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»<sup>۱</sup>

بحث عدم اعتقاد و عدم استمرار نیاز به خداوند از آیه، با توجه به «ثم» ذیل مولفه‌های استمرار در خلق، تصویر و قل یا امر در هر کدام از مراحلش انفکاک یافته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) اعراف

به ملائکه امر کرد که بر آدم (علیه‌السلام) سجده کنند و آنها نیز تبعیت کردند مگر ابلیس. بنابراین انسان وضعیتی دارد که مرتبه‌اش از مرتبه ملائکه بالاتر است.

اگر خواستید از مرتبه بالاتر بودن انسان، گزاره مربوط به ثقل عمل در بیاورید، به معنای برخورداری یا ظرفیت بیشتر او در برخورداری از حق است. شما می‌توانید این‌گونه گزاره‌هایی بنویسید.

البته می‌توانید به این مورد هم برسید اما باید برای انجام آن تلاش بسیاری کنید آن هم به شکل عملیات رزمی! چون به راحتی نمی‌شود. زیرا شما گزاره‌هایی که در می‌آورید باید درجه اول و دوم باشد. دلیلش نیز این است که قرآن برای این موضوع به اندازه کافی گزاره درجه اول و دوم دارد.

<sup>۱</sup>. اعراف، آیه ۱۰

اگر کمی جلوتر بروید برای همین حرف، عین آیه را دارید. عملیات رزمی را می‌گذارد برای موضوعاتی مانند جنسیت در قرآن. اگر به کسی بگویند راجع به جنسیت در قرآن پژوهش کنید باید بتواند آیه را آنقدر زیر رو کند تا جنسیت را از قرآن دربیآورد اما ثقل عمل را نه، زیرا با همان گزاره‌های نوع اول درمی‌آید. این‌ها گفته می‌شود چون مجالی است برای این که افراد گزاره‌هایشان را بگویند و اصلاح شود.

برای گزاره بعدی مثال ابلیس مطرح می‌شود. در مورد امر پروردگار به سجده و ابلیس - به عنوان یک ناشکر بی‌وزن - و عدم اطاعت به امر خدا. بنابراین یک نماد برای «خفت» پیدا کردیم. اتفاقاً ما لازم است در عمل شاخص داشته باشیم. در قرآن وقتی تحقیق را ادامه می‌دهید در سوره مائده و سوره‌های دیگر این موضوع باز می‌شود. مثل (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)

اعمال شاخص پیدا می‌کنند. مثل دور و نزدیک؛ نزدیک شد! دور شد! اعمال انسان به این‌ها دور می‌شود یا نزدیک می‌شود.

«میسر» به معنی قمار است یعنی پولی که به راحتی به دست می‌آید. کسی قرض الحسنه‌ای می‌زند و قرعه‌کشی می‌کند و در بین قرعه‌ها پول زیادی به یک نفر می‌دهد و تولیدی می‌زند. او باید علم یاد بگیرد، زمین را باز کند و شخم بزند، عرق بریزد. هر کاری که به سمت مال بادآورده، مدرک بادآورده و کار بادآورده برود، به میسر نزدیک می‌شود. هر چه می‌رود به سمت کاری که در آن تلاش است، علم هست، جهاد است، خودسازی و ابتکار است از میسر دور می‌شود و ملاک ثقل می‌شود. اتفاقاً همین ابلیس، می‌بینیم یکی از فلسفه‌های وجودی ابلیس یا شیطان در زندگی انسان، نماددار کردن یا شاخص پیدا کردن اعمال است. از طریق دور و نزدیک. بُعد و قرب.

درباره خمر و میسر؛ «خمر» ش می‌شود هر آنچه که ذهن را تختیر می‌کند. مثلاً موسیقی غنایی مداحی، حتی اعمالی که لباس دین می‌پوشند نیز نصاب پیدا می‌کنند. باید خمرگونه نباشد. باید بتواند تفکر و تعقل را فعال کند. شور آن همراه شعور باشد. عمل پرشور پرهیجان و بدون شعور می‌شود خمر.

کسانی که می‌خواهند شاخص پیدا کنند کلمه «ابلیس» و «شیطان» را جستجو کنند. نمادهای عمل او را به عنوان عمل منفی و هر عملی که به او نزدیک می‌شود به سمت خفیف شدن - یعنی بر اساس قرب و بُعد، بر اساس خفیف بودن و ثقیل بودن - بسنجد. کار زیادی هم ندارد و یک نفر می‌تواند موضوع تحقیق‌اش این باشد. یعنی سنگین بودن و



سبک بودن اعمال با شاخصه‌ای که ابلیس و شیطان در قرآن برای ما ارائه می‌دهد را بنویسد. تحقیق کاربردی و جالبی هم خواهد شد.

**سوال:** شیطان را بطلان محض گرفته است. ثقل و خفت را پایه حق می‌دهید و بعد ثقل و خفت را اندازه می‌گیرید. اما وقتی شیطان بطلان محض است، مثل جریان حق و باطل است و می‌گوییم چون حق نیست، باطل است. حال چگونه نماد عمل را شیطان می‌گیریم و عمل را می‌سنجیم؟

- اگر دقت کرده باشید در سوره مبارکه اعراف (الوزن یومئذ الحق) می‌گیرد، بهره عمل از حق نشانه ثقل اش است و بعد می‌گوید (فمن ثقلت و من خفت) بهره نداشتن عمل از حق را باطل می‌گویند. در واقع باطل به معنی خالی بودن از حق است. اینجا خود آیه نیز همین کار را کرده و ثقلت را فقدان حق در عمل می‌گیرد که می‌شود باطل که در سوره مبارکه اعراف آمده است، معادل باطل بودن است که در سوره‌های دیگر به شیطان نسبت داده شده است.

ما در دوره جنگ ماه مبارک رمضان‌ها را احیا، می‌رفتیم. دعای ابوحمزه خوانده می‌شد. میانه دعا که استراحت می‌کردند (تا انک انت الوهاب، یک ربع بیست دقیقه‌ای استراحت می‌کردند). در این استراحت آقای مظاهری که خیلی هم عالم بزرگواری است و اهل خیر است بلند می‌شدند و می‌گفتند ما امشب تصمیم گرفته‌ایم صد کامیون هندوانه دست و پا کنیم. ما تصمیم‌مان را گرفته‌ایم و صد تا کامیون را بسته‌ایم فقط شما بگویید چه کسی چند تا کامیون می‌خواهد بدهد.

اولش فکر می‌کردیم مگر می‌شود یک شب صد کامیون پیدا کرد و دوم اینکه مگر همچنین آدم‌هایی وجود دارند. بعد می‌دیدیم هم می‌شد و هم وجود دارد. من هر موقع پروژه تقسیم می‌کنم یاد آقای مظاهری می‌افتم و هندوانه‌هایش. احساس می‌کنم آن کار بزرگی که ما می‌خواهیم بکنیم همان صد کامیون است. الان وقتی خرد خرد می‌کنیم، کار سنگینی است از جهت اینکه طرف باید بنشیند و وقت بگذارد، اما ما تا بحال نیامده‌ایم احصا کنیم و بشماریم. کامیون ۱۵ تایی اول برای فلانی، پانزده تایی بعدی برای فلانی. این بنده خدا اوایلش این کار را می‌کرد و افراد یادشان می‌رفت و به همین دلیل بعدا گفت الان چکش را بنویس و بیاور و آنی چک را می‌گرفت.

راه تحقیق ابلیس این است که ویژگی‌های صفاتی را بررسی کنید مثلاً در مورد شیطان می‌گویید شرک در اولاد و شرک در اموال که یعنی مشارکت در مال، یعنی در ذات مال شما و ذات ولد شما مقیم می‌شود. مشارکت در مال و اولاد خیلی نصاب و حشمتناکی است.

**سوال:** ما چه کار کنیم که از شرک شیطان، شرک یعنی مشارکت، یعنی بودن، یعنی از حضور داشتن شیطان در مال و اولاد خودداری کنیم. چطور می‌شود که یک عملی، شرک شیطان می‌شود؟

- وقتی پولی مخلوط به حرام شود، ربوی شود و یا این که بچه‌ای که نامشروع باشد، شرک شیطان می‌شود. رزقی که خورده می‌شود و نطفه‌ای که بسته می‌شود، شرک شیطان می‌شود.

سپس می‌بینید یک جمعیت کثیری از مردم شرک شیطان‌اند. در کربلا نیز همین اتفاق افتاده (منعت فی بطون هم الا حراما) یعنی شرک شیطان. و گرنه کسی که شرک شیطان نباشد که جلوی امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌ایستد.

در تحقیق باید مصادیق شرک شیطان را بنویسد. وقتی می‌گوید مال و اولاد در خود قرآن معلوم می‌کند که این مال چطور به شیطان آلوده می‌شود. چگونه بچه به شرک شیطان مبتلا می‌شود و این شاخص می‌شود. شرک شیطان شاخص در ثقل و خفیف بودن عمل است.

یعنی هر قدر که عمل از حوزه شیطان خالی باشد (انما یردکم الله عنکم رجس). بحث برطرف شدن رجس یعنی نهایت خلوص و تطهیر از رجس. باید برود ببیند مصادیق رجس چه می‌شود. رجس می‌شود «لایعقلون». زنجیره‌وار به هم وصل‌اند و تبدیل می‌شود به مسائل کاربردی. بحث مقایسه شیطان پیش می‌آید که بگذارید برای بعد.

### **جمع بندی:**

بحث استمرار و استقامت و صبر که در اخلاص عمل بسیار اهمیت دارد را کنار می‌گذاریم. این بحث مطرح می‌شود که وقتی کار در مقابل دیگران انجام شد می‌شود ریا و بعد یک‌سری دیگر نیز می‌آوریم که از بین برنده «اخلاص عمل» است. این باعث می‌شود آدم مطمئن‌تر باشد به کاری که انجام می‌دهد. نکته‌های بی‌ارزش، ارزش خود را از دست می‌دهد. بحث ریا در اعمال خیلی مهم می‌شود و خودش یک شاخص است. ریا به دلیل سنجش خلوص عمل، شاخص سنگینی عمل است.

## سوال: حال ریا یعنی چه؟

- یعنی کاری که انجام می‌دهی، برایت مهم باشد که دیگران هم آن کار را ببینند و اگر آن کار را دیگران نبینند شما آن را انجام نمی‌دهی. حال بعضی وقت‌ها آدم کاری را فکر می‌کند ریا است. مثلا اردویی رفته است، بالاخص اردوهایی که در کوه و دشت و بیابان و ... است و بالاخص جایی که هوا سبک است و محیط زیست خیلی با ترنم و با طراوت است به طور طبیعی روی فیزیولوژی انسان اثر می‌گذارد. یک مرتبه نیمه شب ساعت سه چهار بیدار می‌شود و میلش می‌کشد نماز شب بخواند و به خودش می‌گوید تو در خانه خودت نماز شب نمی‌خواندی، حالا اینجا نماز شب خوان شده‌ای؟ بگری بخواب. باید در آن لحظه به خود گفت: بلند شو و نماز بخوان، این ریا نیست.

مثلا بعضی اردوهایی که جوّ جمعی فرد را می‌گیرید و کاری انجام می‌دهد. این ریا نیست بلکه جوّ جمعی است. جوّ جمعی روی افکار و باورهایش اثر می‌گذارد و ذوق و شوقش برای کاری بیشتر است. اتفاقا ما به وسیله این اردوها باید رغبت‌هایمان را به اعمال زیاد کنیم و بعد از آن الگوبرداری کنیم و بگوییم همان‌گونه که آن روز در اردو این کار را کردی، دوباره آن را انجام بده. باید آدم به نفس خودش التماس کند که کاری را انجام بدهد.

این‌ها خصوصیات نفس لوّامه است که سخن می‌گوید و می‌گیری می‌کند و فرد را یک‌جایی به سمت نفس مطمئنه سوق می‌دهد. اینها را ریا نمی‌گوییم. یکی از حربه‌های شیطان همین ریا است که خیلی از امر به معروف کردن‌ها و کارهای خوب را در جامعه حذف می‌کند. می‌گوییم چرا فلان کار را نکردی، چرا صدقه علنی ندادی، چرا فلان حرف را علنی نزدی. می‌گوید ما نفس‌مان سرکش است، بگذارید کمی خلوص داشته باشیم! این‌ها کارهای درستی نیست و تزئین شیطان است.

یکی از حربه‌های شیطان این است که با اعتقادات و باورهای درست انسان‌ها را می‌فریبد. مثل ریا که در جمع انسان‌های متدین زیاد است.

ریا چه می‌شود؟ اینکه برای انسان، مردم بیشتر از خدا مهم باشد. البته در ابتدای مسیر اشکالی ندارد مثلا مربوط به دوران هفت سال اول است که برای فرد حرف و نظر والدینش اهمیت دارد. بعد کم‌کم باید فقط بشود خدا. حالا بعضی از کارها موضوع‌شان مردم است. مثلا صدقه آشکار دادن یا نماز جماعت علنی خواندن. اصلا کاری باید انجام داد تا دیگران ببینند! یعنی در ذاتش نشان دادن به مردم است. برای خدا داری به مردم نشان می‌دهی. یکی از

کارهای تبلیغات دینی است و متأسفانه ما به دلیل اخلاص در عمل کسانی که توانمنداند و واقعا می‌توانند، در بسیاری از اوقات به این دلیل کار انجام نمی‌دهند.

**سوال:** هرگونه انتظار تشکر از مردم ریا می‌شود؟

- هم بله و هم خیر. بله به این دلیل که انسان (لانرید منکم و لا شکورا)، انسان کاری که می‌کند باید وجه خدا را ابتغا کند، نباید جزا و شکرگذاری از طرف مردم را اراده کند.

اما زمانی شما کاری را انجام می‌دهید که در خود آن کار شکرگزاری مردم به عنوان هدف و مقصد کار است. یعنی نصاب این که شما کار فرهنگی کردید این است که مردم شکرگزاری کرده‌اند.

مثلا معلمی به کلاسی رفته است. نصاب کارش این است که مردم را به شکرگزاری وادار کند اما آن محرک عملش نیست. در واقع شکرگزاری برایش مهم نیست یعنی محرک عملش نیست. عملش را به واسطه آن ترک نمی‌کند برایش شاخص است که کارش درست انجام شده یا نه. یعنی اینها جایگاهشان فرق دارد. انتظار تشکر اگر از جهت تشکر دیگران باشد ایراد دارد اما اگر از آن جهت باشد که برای خداست و درست انجام دادنش مهم است نه شکرگزاری، ایرادی ندارد.

**سوال:** چگونه به خدا می‌رسد؟ یعنی نیتش فقط خدا می‌شود؟

- جالب این است که در موقعیت‌هایی کار و عمل شیطان و کار ولیّ خدا شبیه به هم است. اما در شکل ممکن است شبیه هم باشد اما در مقصد و نیت هیچ شباهتی به هم ندارد. مثلا معلمی دوست دارد که بچه‌هایش شکرگزاری کنند نه به خاطر خودش و نفسانیتش بلکه به دلیل ارتقاء سطح دانش آموز. معلم دیگری به دلیل ارتقاء نفسانیتش و به خاطر ارضاء خودش دوست دارد که دانش‌آموزانش شکرگذاری کنند. دو عمل صورت می‌گیرد یکی برای شیطان و دیگری برای رضای خدا.

ممکن است به ولیّ خدایی بگوییم چرا شما فلان شهر نماندید مثل حضرت امام (علیه‌السلام) که پرسیدند چرا شما فلان جا نماندید؟ گفتند در مدتی که من اینجا بودم یک نفر هم نیامد به من سر بزند. این می‌شود معیار انقلابش.

می گوید من اینجا می آیام چون اینها به دیدن من می آیند و حرف من را می شنوند. شاکر بودن را مبنای کارش قرار می دهد. آن هم شکرگزاری است منتها این شکرگزاری به عنوان معیار موفقیت یک کار و صلاح یک کار است.

**سوال:** سوره اعراف در قسمت سنگینی و سبکی اعمال آیه ۵۷ و ۵۸ چیزی که من متوجه شدم این است که طیب بودن یا خبیث بودن بلد می تواند به سنگینی و سبکی اعمال بستگی داشته باشد؟

- جملاتی که شما می گوید درست است اما بعضی گزاره ها در بعضی دیگر ادغام شده است و برای اینکه بتوانید همین حرف های درستتان را از آیه در بیاورید دقیقاً آن را منطبق بر ظاهرش بیان کنید. بیان آیه این است که ابرهایی هستند باران زاء، این ها باران را در خودشان دارند و به همین دلیل ثقیل اند. ثقل ابر به دلیل آبی ست که در آن است. این آب از آسمان به زمین نازل می شود و توسط نزول گیاهان خارج می شوند.

این داستان حکایت یا مثل حیات بعد از مرگ است یعنی انسانها که می میرند، نفخ صوری انجام می شود و همه انسانها در حشر حاضر می شوند. خیلی راحت است بروید این مثل را ببینید تا قیامت برایتان واضح شود.

آیه بعدی صحنه را تغییر می دهد. یعنی استفاده از آیه دیگری می کند، مثل این است که دو مرتبه آیه را تا جایی می خواند اما مسیرش را تغییر می دهد و می گوید حالا بروید این زمین ها را ببینید که وقتی باران می آید گیاه در همه شان به یکسان نمی روید. بلد طیب است که آنی گیاهان باشکوهی می رویاند اما آنچه بلدش طیب نیست بصورت موردی می روید. یعنی جایی گیاه هست و جایی نیست. پس بلد طیب انبوهی از گیاه دارد اما بلد خبیث انبوه خیر.

ببینید این ظاهر آیات است. اگر این بلد طیب به معنی نفس مؤمن با اعتقاد باشد و این باران حقایق نازل شده توسط وحی یا ذکر و این گیاه نماد عمل باشد، نتیجه معلوم می شود.

حقایق که نازل می شود در بلد طیب و بلد خبیث تاثیرات متفاوتی دارد پس هر قدر انسان بلد خود یعنی نفسش را طیب نماید رویش صفات، اعمال و نتایجش باشکوهتر است.

من اینجا نمی توانم فقط اعمال را بیاورم. باید اینجا همان بروزهای انسان را بیاورم که بروزهای انسان ممکن است فعلش باشد ممکن است نتیجه اش باشد و یا صفتش.

**سوال:** آیا می‌شود ابر را واسطه رساندن ذکر یا وحی در نظر گرفت که نمادش رسول باشد و ثقل رسول بخاطر وحی‌ای است که ایشان دارند که بعد، رسول نماد ثقل بشود. آنجا شیطان نماد خفت می‌شود و اینجا نماد ثقل بشود؟

- بله، حالا همین مقدار که اینجا آمدیم حقایق نازل شده توسط وحی را گفتیم. دیگر لازم نیست بیایم آن را نظیر به نظیر کنیم مثلا بگوییم آب می‌شود وحی، ابرش می‌شود رسول. نه اینکه بگوییم اشکال دارد اما انسان بعضی وقتها در این نظیرسازی‌ها خودش را به تکلف می‌اندازد در صورتی که بدون تکلف هم مطلب گویاست، وقتی می‌گوییم حقایق نازل شده توسط وحی، شما می‌گویید که نه می‌خواهم حرف دیگری بزنم، می‌خواهم بگویم که شاخص در اعمال ثقیل یا حق وحی است و رسول، بله همین طور است.

حال اگر آن حرفهایی که شما زدید را یک بار دیگر بخوانید می‌بینید همه حرفها درست بوده ولی ما بین این دو آیه تمایز قائل شدیم. یعنی اگر آیه اول در مورد قیامت است آن آیه را در بحث بلد طیبه نیاوردیم چون آنجا می‌گوید (کذلک نخرج). شما ممکن است بگویید پیوستگی این، چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید که برای طیب شدن نفس، یاد قیامت به شکلی که در آیه ۵۷ گفته شد بسیار موثر است.

یعنی شما کافی است این را به شکل یک کار مهارتی تلقی کنید از ۷ سال اول، ۷ سال دوم تا ۷ سال نهم. می‌توانید روی آیه ۵۷ برای وجه مثلثش اتکا کنید و قیامت را برای همه سنین مطرح کنید. یعنی مثلا اردوی راهیان نور می‌برند بعد می‌گویند اردوی مشاهده قیامت، همان زمانی که به اردو راهیان نور می‌برند اتفاقا همان موقع، موقع رویش گیاهانش است. ما می‌خواهیم قیامت ببینیم، حالا کجا قیامت ببینیم؟ یک موقع می‌گوییم می‌خواهیم برویم قیامت ببینیم، می‌خواهم شما را ببرم جهنم، کوره آجرپزی. اما وقتی خدا می‌گوید می‌خواهم به شما قیامت را نشان بدهم شما را می‌برد توی صحرا، یک جایی که باران از آسمان آمده مثل طالقان. طالقان یک دشتی دارد که وقتی در بهار باران می‌آید یک مرتبه گویی یک سری گلها همین الان بیرون زده باشد.

مثلا بچه‌ها را جایی می‌بریم که می‌دانیم این گونه است و شب هم نگه می‌داریم می‌دانیم باران می‌آید می‌گوییم بچه‌ها می‌بینید که این صحرا خالی‌ست فردا که آنجا را می‌بینند تعجب می‌کنند که دیشب اینجا خبری نبود!

به این می‌گویند اردوی قیامت‌بینی. اینها مشاهده، نفس را طیب می‌کند. خدا برای نشان دادن قیامت، انسان را در کوره نمی‌برد، او را به دشت می‌برد.

در برنامه تلویزیون نشان می‌داد که خانمی در جایی کیک تولدی آورده بود پرسیدند برای چه آوردی؟ گفت کیک تولدم است. گفتند چندساله شدید؟ گفت من یک‌ساله شدم گفتند چطور؟ گفت پارسال در همین اردوها من تازه زنده شدم. ببینید وقتی آیات با تفسیر خوانده می‌شود، می‌توانیم علاوه بر اینکه نکته برداشت کنیم مهارت نیز بدست بیاوریم، به راحتی.

پس یکی از راههای طیب‌شدن نفس یاد قیامت است، یکی از راههای یاد قیامت مشاهده محیط زیستی است که رویش آن انسان را به تعجب می‌آورد. این منجر می‌شود که انسان اعمالش ثقیل شود و نفس را طیب می‌کند.

**سوال:** برای من حل نمی‌شود که چرا این دیدن و مشاهده، بدن را طیب می‌کند؟

- (كذلك خروج)، آیه را که بخوانید مثل این است که آیه را دوباره نگفته و همان قبلی را چسبانده، مثل اینکه یک حذفی صورت گرفته و این حذف و اتصال آیه بعدی به قبلی مضمون، این دو تا را با هم مشترک می‌کند. یعنی آن قسمت که مماش این‌گونه به اذن ربش در می‌آید، (والذی خبث لا یخرج). یک ربطی به قبلش پیدا می‌کند. از ربطی که در مضمون قبل و بعدش مشاهده می‌شود می‌فهمیم که اتفاقی که در آیه قبل است با اتفاقی که در آیه بعد است باهم ارتباط دارند. ارتباط آن را که می‌نویسیم قبلی می‌شود «یاد مرگ» و بعدی می‌شود توجه به «بلد طیب» و همینطور خاصیت بلد طیب و برائت از بلد خبیث. این دو شبیه به هم می‌شوند، مساوی می‌شوند.

**سوال:** من چیزی که به ذهنم می‌آید این است که در آیه دوم طیب و خبیث را می‌گوید و وقتی آیه اول و دوم را با هم می‌خوانیم آنجایی که بلد را می‌گوید آسمان از آن بیرون می‌آید و از زمین میت رویش صورت می‌گیرد یعنی به قانون رویش از بالا به پایین نگاه می‌کند و نگاه را از بلد برمی‌دارد.

- شما كذلك الخروج دارید. در واقع این مثل را به استخدام كذلك می‌گیرد. ببینید آیه به ذهن شما جهت می‌دهد و از حالت دلالت کل به سه کنجی می‌آورد. اینکه كذلك می‌آورد یعنی شما این داستان را در خدمت این ببینید بعد شما در آیه بعدی می‌بینید که یک مورد دیگه‌ای می‌گوید. این مورد با مورد قبلی وقتی کنار هم هست یعنی این دو تا با هم یک ارتباطی دارند. معلوم می‌شود که «غفلت از قیامت و مرگ» بلد را خبثه می‌کند. توجه به قیامت و آخرت‌گرایی بلد را طیب می‌کند.

(هوالمک الحق المبین)

چند تا نکته قبل از اینکه خانم خوش اخلاق مطرح کنند؛

**سؤال** پرسیدند که؛ گر واقعا شیطان بتواند در اموال و اولاد شرک داشته باشد، اوضاع جامعه که خیلی خراب می‌شود. به دلیل اینکه رزق‌ها حلال و حرام می‌شوند و روی بچه‌ها اثر دارد. تربیت تعطیل می‌شود و رحمت و رأفت از بین می‌رود.

- بله همه این اتفاق‌ها می‌افتد و زندگی ما بد می‌شود. بله همینطور می‌شود که بدبخت می‌شویم. همین جوری است که عذاب، زلزله، صاعقه و سیل می‌آید. چاره چیست؟! در این صورت که افرادی از این مردم که فهیم‌تر هستند و می‌فهمند به عنوان هشدار در بین مردم حضور پیدا کنند، کلاس بگذارند، در مدرسه‌ها بروند، در مساجد بروند و به صورت شبکه‌ای ارتباط برقرار کنند. بیوت نورانی بگذارند، حضورشان را در جامعه زیاد کنند، هرکسی یک پاتوقی بگیرد مثل یک آدمی که دارد می‌بیند عذاب می‌آید عمل کند. مثل انسان مضطرب که گویی همه چیز دارد از دست می‌رود عمل کند. از حالت بی‌خیالی و امنیت که آدم احساس می‌کند و اینکه همه چیز خوب است، خارج شود. با حالت اضطرار، زنگ خطر و هشدار کارها را انجام دهد. لذا اگر افراد خیلی متاثر شدند و خواستند اقدامی انجام بدهند حتما با بیوت نورانی همکاری کنند، با مساجد، مدرسه‌ها، نیروها را در محله‌های مختلف پخش کنند و مردم را نسبت به تبعات کارهایی که انجام می‌شود هشدار بدهند. بحث نسل توحیدی را فعال کنند و خیلی کارهای دیگر.

وضعیت تکوینی گناه و شرک شیطان به طور طبیعی ولی‌کشی است. ضد ولایت بودن و نبی‌کشی است. حالا هرکسی دلش می‌خواهد انبیا و اولیای الهی کشته نشوند و مومنین سربلند باشند، نصرت خودش را همراه اهل حق بکند و با پشتوانه هم جلوی این قضیه را بگیرد. آیا می‌شود؟! ممکن است بشود ممکن هم است، نشود. ممکن است بتوانیم جلوی عذاب را بگیریم ممکن هم است نتوانیم. به هر حال ما باید سعی خودمان را بکنیم چون ممکن است حجمش زیاد باشد که نشود. مانند خود انبیا، که می‌خواستند جلو عذاب را بگیرند اما نتوانستند جلو عذاب را بگیرند. آیا تلاش ما الزاما به نجات اقوام منجر می‌شود؟ خیر. اما حداقل به نجات خودمان منجر می‌شود یعنی حتما طبق وعده‌های الهی کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند غالبا اهل نجات هستند اما ممکن است مردم آن شهر یا اقلیم اهل نجات نباشند. اما ما سعی خودمان را می‌کنیم. (این نکته اول)



نکته دوم؛ بحث عمل خیلی بحث مهمی است و از سوره قارعه بدست آمده است. دوستان مباحث‌شان را مطرح کردند. هنوز مطرح نکردیم که چرا ثقل مربوط به عمل می‌شود. یعنی خود این موضوع هنوز مفتوح است. که چگونه سنگین بودن و سبک بودن را مانع رسیدن به عمل می‌دانیم، چرا به ایمان ربط نمی‌دهیم، چرا به صفات انسان ربط نمی‌دهیم، چرا به عمل ربط می‌دهیم. هنوز اینها گفته نشده است. بعد باید راجع به عمل صحبت کنیم. در واقع بحث امروز بی‌مقدمه وارد عمل شد. باید مقدمه برایش تعیبه شود که ان‌شاءالله بعدتر می‌آید.

پیرامون فعال شدن افراد در بیوت، مساجد و مراکز فرهنگی؛ برای ساماندهی نیروهای این‌چنینی از قبل جمعی تشکیل شده است. البته دوشنبه اولین جلسه‌شان است. که قصدشان این هست که نیروهای بیوت و مساجد و غیره را از طریق مدرسه اهل بیت (علیه‌السلام) ساماندهی کنند.

**توضیح خانم خوش اخلاق در مورد بیوت نورانی:** ما از دوستان و مربیان قرآنی و هر علاقمندی که می‌تواند قرآن درس بدهد است دعوت می‌کنیم تا در این جلسه تشریف بیاورند. کار هم به این صورت هست که هر هفته مطالعه متمرکز داریم و سعی می‌کنیم همه جانبه باشد. همه جانبه یعنی می‌تواند علوم مرتبط با قرن باشد مثل روایت‌خوانی که آقای رجبعلی قرار است چکیده‌ای از بحث نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را بگویند. اینکه یک مربی از همه‌ی وجوه بتواند تقویت شود. همچنین علاوه بر قرآن به عترت (علیهم‌السلام) نیز پرداخته می‌شود. اما تا قبل از ماه مبارک رمضان بیشتر محوریت بر روی خود سوره‌هاست. دعوت می‌کنیم از همه این جمع که به این میثاق هفتگی تشریف بیاورند.

- در ماه مبارک جلسات قرآن در مدرسه تعطیل هستند، هر کدام از دوستان برای خودشان در جاهای مختلف جلسه قرآن تشکیل دهند و یک جلسه را تبدیل به چند جلسه قرآن کنند.

**سوال:** ماه مبارک بهار قرآن است، چرا شما کلاسهای مدرسه را تعطیل می‌کنید؟

- مدرسه را تعطیل می‌کنیم تا بقیه مکان‌ها رونق پیدا کند. اگر اینها تاثیر نمی‌گذاشت، امام حسین (علیه‌السلام) نیز حرکت نمی‌کردند و نمی‌رفتند. پس هم تاثیر داشته و هم شهید شده است. شما هم بروید تا ان‌شاءالله شهید شوید!

**سوال:** جنبه‌های اجتماعی این حوزه را بیان کنید که نبی به واسطه سکینه نبی می‌شود. قطعا شما در نمازجماعت ولایت‌پذیری را مطرح می‌کنید که برای کسی این ترسیم نشده است. باید بدانیم نمودش به چه چیزی است و قداست مسجد به چیست. این مولفه‌ها را باز کنید؟

- سطح باورها بالاخص اعمال اجتماعی تمام شود.

### ارائه خانم خوش اخلاق:

در سوره مبارکه اعراف؛ طبق آن چیزی که توانستم در آن زمان مطالعه کنم شامل دو بخش است. آیات اول تا سر داستان انبیا است، بعد از آن هم داستان انبیا مطرح می‌شود و در انتها داستان انبیا تا آیه ۱۹۸ و از آیه ۱۹۹ به بعد نتیجه‌گیری کل سوره است. حال اگر داستان انبیا را یک قسمت بگیریم ظاهرا این گونه است که قسمت اول سوره با قسمت بعد سوره ارتباطش مشخص می‌شود و انطباق داده می‌شود. برداشتم این بود؛ با مطالعه داستان انبیا و اینکه ذیل آیات اولیه سوره معیار وزن به حق می‌دهد و با این رویکرد منجر به تعیین مصداق عینی حق به نام ولادت می‌شود. جدولی ترسیم کردم و گفتم که در این سوره یک امام حق داریم که این امام یک ویژگی امام نور داریم و یکی ویژگی پیروان امام نور داریم که یک امام دارد و یک ویژگی دارد. البته هنوز کامل نشده چون تازه بعد از دو سه ساعت به این موارد دست یافتیم. ولی ان شاءالله قصد دارم که تکمیل بشود و حتما خدمت دوستان ارائه خواهد شد. در مورد ویژگی امام نور در آیه مبارکه ۲۸ و ۲۹ سوره آمده است. آیه ۲۸ میفرماید از (لا يعمل بالفحشا) و از آیه بعدش، (بالقسط) به نظرم دوتا ویژگی بدست آمد که می‌تواند در دسته اول قرار گیرد. و مواردی که از آیه ۲۸ درمی‌آید می‌رود ذیل این آیه و البته آیه ۳۱ فرمان به عدم اسراف یا فرمان به زینت کردن. بحث زینت جالب است که انتساب زینت الله هم در آوردم. اگر بخواهیم زینت دچار استکبار نشود باید به سمت عبودیت برود.

- ایشان به جای اینکه مطالعه موردی بکنند مثلا به جای اینکه حدنصابش را واژه‌ها قرار دهند، بر روی کل سوره کار کرده‌اند و ابتدا سوره را بخش‌بندی کردند و برای هربخشی غرضی در نظر گرفتند. مثلا این چهار بخش را که سوره بلند هم هست و بخش‌هایی رو که ممکن است زمان‌بر باشد. که در بخش‌بندی کردن هم، نقل همه بخش‌ها را توجه دادن به امر امامت و ولایت. وقتی مطالعات کلی می‌شود طرف می‌گوید باید فکر کنند. یعنی در مطالعات تفسیری فرد می‌گوید نمی‌دانم درست این کار را انجام داده یا نه. فعلا نمی‌شود قضاوت کرد که این کارشان درست

هست یا خیر. کسی که دلالت می‌دهد به یک آیه می‌شود سریع مچش را گرفت! ولی وقتی گفت سوره این‌طور می‌گوید، نمی‌توان خیلی ایراد گرفت و فرض را بر این می‌گذاریم که حرفشان درست است. در فرض درست بودن حرفشون باید پیش رفت. چون اگر فرض‌شان اشتباه باشد، در جمع‌بندی خود را نشان می‌دهد و معلوم می‌شود استتجاهایی که می‌کنند استتجاهای درستی نیست. فرض می‌گیریم که ایشان در این ثقل عمل را وابسته کند. چون فرض می‌گیریم پس هنوز به اثبات نرسیده. ایشان گفته که من این‌طوری می‌گویم که ما دو وابستگی به ولیّ حق پیدا می‌کنیم یکی ویژگی امام نور هست و امر نکردن به فحشا و امر نکردن به قسط. دو تا شاخص را داریم و یکسری ویژگی‌هایی که قرار است مدخل ورودی داشته باشیم و البته آیه‌اش نیز دلالت دارد. از اینجا به بعد باید دید که در مطلبی که می‌گویند می‌توانند پیش بروند یا نه.

**خانم خوش اخلاق:** در ابتدا عرض کردم آیه ۱۹۹ سوره اعراف گویی چرخه امام و مأموم است. این در داستان انبیاء که باید ویژگی امام و مأموم را خوب بفهمد. هر دو بال لازم است تا تبعیت خالصانه برای امام کند و مأموم خالص باشد. نگاهم به سوره این باشد و عرض کردم آیات ۱۹۹ به بعد را برای اینکه فهم بشود باید با آیات اولیه سوره انطباق داد. مثلاً برای ویژگی پیروان آیه ۳ که فرموده (اتبعوا انزل علیکم من ربک و تتبعو من...) گفتم این آیه ظاهراً راهکار عملی‌اش به تبعیت از ولی راهش ارتباط با قرآن و قرائت قرآن است.

- دسته‌بندی‌تان خیلی خوب بود ولی حالا که نظیر به نظیر شده نمی‌توانید. باید آیه را دلیل بیاورید و باید وجه داشته باشید، طبق دسته‌بندی‌تان نمی‌توانید. برای اثباتش آیه بیاورید نه این دسته‌بندی را اثبات آیه کنید. باید بتوانید نشان دهید که مثلاً تبعیت کردن از پروردگار و تبعیت نکردن از پیروانتان.

این عام است و آن یکی خاص و ممکن است چند خاص دیگر هم در سوره باشد. پس بنابراین دلالت این، دلالت تام نیست و ما می‌توانیم یکی از راه‌های تبعیت از پروردگار را رجوع به قرآن، امساط و دریافت حکم از قرآن بگیریم. خدا امر نکرده به فحشا امر کرده به قسط اینجا همین‌طور که خود آیه است یکی از خواسته‌های شما در این آیه است یعنی تبعیت کنید از «قسط» و تبعیت نکنید از «امر» کسانی که پی فحشا می‌روند. الان باید ویژگی امام نور را درآورد طبق آیات، ویژگی پیروان را درآورد طبق آیات و تا انتها. که می‌شود ۲۰ آیه ۱۰ آیه که تبدیل به یک نظام می‌شود و بعد بین آیات ارتباط برقرار کنید که بتوانید بینشان یک دستگاه ایجاد کنید و یک ارتباط منطقی بین

آیات برقرار کنید. این نوع پژوهش کار را راحت می‌کند در عین حال همه آیات را در نظام دسته‌بندی خودتان می‌آورید. کار خوبی می‌شود و چرخه ای می‌شود که ان‌شاءالله ادامه‌اش بدهید.

هر چیزی می‌گویید باید با یک نظام بگویید که آن نظام‌مندی را از خود آیات در آورید. مثلاً می‌گویید اما غیر حق امر به اسراف می‌کند یا اسراف می‌کند.

**خانم خوش اخلاق:** مثلاً آیه ۲۸ و ۲۹ را از خود آیه گرفتم که ویژگی امام هست. ولی فرمان به عدم اسراف خطاب به ویژگی پیروان حق گرفتن، اینکه فرمان به زینت کردن هنگام به ورود مسجد هست و آیه ۳۲ بهره از رزق حلال بردن در دنیا و آیه ۳۵ که تقوا سبب عدم خوف در قیامت می‌شود و می‌فرماید کسی که اصلاح تقوا دارد حب و بغضی در قیامت ندارد. بعد برای ویژگی امام نور سه خصوصیت درآمد؛ از آیه ۳۱ فرمان به عدم اسراف، فرمان به زینت کردن هنگام ورود به مسجد؛ از آیه ۳۲ بهره از رزق حلال در دنیا و بهره‌مندی در آخرت (رزق طیب)؛ مطابق آیه ۳۵ تقوا و اسراف سبب ایمن بودن از حب و بغض می‌شود.

- این باید ویژگی پیروان امام نوری را بیاورد که امر به فحشا نمی‌کند بلکه امر می‌کند به قسط. اینها به ازای وزن عمل یعنی چه؟

تبدیل کردن به گزاره که اگر خوانش آیه درست بود یعنی این کارتان درست است اگر خوانش گزاره‌تان، مبهم بود یعنی کارتان معنی ندارد و یک جاهایی ناقص است.

امر نکردن به فحشا امام نور را و همین‌طور امر به قسط امام نور را احیا کردند و همه این کارهایی که انجام دادند تابع آن عدم فحشا باشد و امر به قسط باشد که وزن اعمال را دو چیز تعیین می‌کند - البته تا الان ممکن است اما بعداً زیاد می‌شود - قسط بودنش و خالی بودنش از فحشا.

چگونه می‌شود که وزن عملی را قسط بودنش معنی کند و این یعنی چی؟ دلیلش این است که خود قسط معیار سنگینی عمل است (خود امر به قسط احتیاج به یک شاخص دارد). مثلاً اسراف کردن و نکردن را با چه چیز می‌شود فهمید؟ با قسط می‌شود فهمید. البته مفهوم قسط هم یک همچین تحملی را اگر نداشته باشد، نمی‌تواند این‌ها رو تبیین کند.

احتمالاً مهم‌ترین کلمه سوره اعراف، «قسط» است و احتمالاً مهم‌ترین اتفاقی که باید در این سوره بیاید «شناخت قسط» است. مهم‌ترین شاخص در امام نور هم احتمالاً قسط است. وزن نیز با همین قسط تعیین می‌شود. حالا اینها یعنی چی؟ که از خود سوره و کار واژه بایست درآید.

کلمه «قسط» در قرآن می‌تواند معیار ثقل باشد. از آن طرف هم خالی بودن از فحشا می‌تواند معیار خفیف بودن را دارد. البته این اشتباه نیست اما چه ربطی به رزق دارد؟ پس احسان شد یکی از مولفه‌هاش که چه ربطی به قسط و غیره دارد. پس باید ربط اینها را فهمید. در عین حال که کار را ساده می‌کند اما ربطش کمی سخت بدست می‌آید. یعنی مفهوم قسط در ساز و کارش ثقل را در پی دارد که می‌توان از سور آل عمران، حدید و... درآورد و کار کردن روی واژه قسط می‌تواند معیار سبک و سنگینی عمل را تعیین کند. حالا برای مفهوم قسط با یک مفهوم دیگر رفت و آمد کنید. (اعدلوا...) «عدل» روح قسط است پس عدل می‌شود شاخص.

قسط این است که حق سرچایش برود. که آن روح قسط است. عدل در واقع خالی شدن از احتجاج و هر افراط و تفریط. البته حضرت علامه(ره) متنی درباب عدل و قسط دارند ذیل سوره نحل. که این آیه مهمی در سوره نحل است و به طور طبیعی به واژه دیگری برخورد می‌کنید به نام «عدل». که وقتی می‌آید روی کار در واقع قسط را عقب می‌زند و خودش می‌آید چون می‌شود معیار. قسط و عدل در نظام انسانی می‌شود وضعیتی از فرد که در نظام عدل و قسط قرار گرفته است و خودش را نگاه می‌کند. «حنیف» واژه‌ای است مخلوط عدل و قسط است. واژه کلی «حنیف» که خصوصیت حنیف بودن بر مدار عدل و قسط جلو می‌رود که وارد ساحت انسان می‌شود و کم‌کم ساحت معنایی خودشان را جلوه دادند.

**خانم خوش اخلاق:** ویژگی امام ناب را هم آیه ۲۰ تا ۲۱ ویژگی و سوسه کردن و طبق آیه ۲۱ قسم دروغ گرفتم و برای پیروانش آیه ۹ خاسرین و ظالمین، آیه ۱۲ تکبر، آیه ۱۹ ظالم، آیه ۲۳ خاسر، آیه ۳۰ برگزیدگان شیطان به جای خدا، آیه ۳۶ کذب آیات، آیه ۶۳ استکبار و... که ویژگی اش و سوسه و قسم دروغ.

- وقتی استکبار وزن عمل باشد، کبر می‌آید انسان را از وضعیت عدل و بروزش به شکل قسط خارج می‌کند. که می‌شود طلب کبر. از عدل خارج می‌شود و نمی‌گذارد فرد قسط بکند. مثلاً؛ انسان وضعیتی به نام عدل دارد و وضعیتی دارد به نام قسط. «عدل» یعنی تصفیه و تزکیه که می‌شود سوره مبارکه شمس. به وضعیتی از نفس که در

حالت الهام الهی قرار دهد. «قسط» صفات و رفتارهایی که برمدار حق است نه نفس. که به طور طبیعی از آن صفات و رفتار آثار مثبت و سازنده‌ای در جامعه باقی می‌گذارد.

عدل و قسط مانند ترازو هستند که با واژه وزن خیلی ارتباط دارند که برای فهم قسط باید به عدل و برای فهم عدل باید به قسط مراجعه کنید مثل دو واژه دوقلو هستند و هر کدام معرف هم هستند. نقش دو واژه عدل و قسط در ثقل بخشی نفس انسان که در طبع خودش بسیار مطلب دارد، در سیستم باورپذیری می‌رود، انسان شبیه کلمه «شکر» می‌شود؛ شکر همان عدل است وقتی به نسبت نعمت و فضل دیده شود.

شکر در سوره اعراف مهم می‌شود؛ یعنی یکپارچگی ساختار انسان در مدار ذکر خدا با حاکمیت تقوا بدون هیچ اعوجاج را «شکر» گویند. تفکر و خیالش موحدانه است، مشاهداتش یکپارچه موحدانه است؛ هم واحد در ابراز توحید را شکر گویند.

از یک سوره این واژه‌ها را کشف می‌کنیم به حلقه بنیادی می‌رسیم و این تبدیل به یک چرخه می‌شود و می‌توان در هر سوره قرارش داد و دستگاه درست کرد.

اگر فرد نمودار را بنویسید وارد شاخه می‌شود که اگر بتواند بگوید و به قول معروف پیام خطا ندهد این شاخه‌بندی‌ها خوب است اگر آن را نفهمد این شاخه‌بندی‌ها مزاحم کارش می‌شود و به دردش هم نمی‌خورد. چون یکی از میوه‌هایش یا شاخه‌هایش زیاد بشود دچار سردرگمی می‌شود.

اگر در این پژوهش بتوانید ارتباط بین ثقل، بین حق و بین شکر که از مسیر خلق انسان و صورتگری انسان آمده را فهم کنید و اینکه چه ارتباطی است که بتوانید این ارتباط را کشف کنید، این می‌شود که هر عملی بر مدار شکر باشد سنگین است و اگر خالی از آن باشد (که در قرآن کفر است) سبک است. ما می‌خواهیم بدانیم چه عملی شاکرانه است و چه عملی کافرانه است. عملی شاکرانه است که دور از زشتی باشد.

همان زشتی‌هایی که فطرت سلیم آن را زشتی می‌دانند مثل دروغ، پشت سر مردم صحبت کردن زشت است، فطرت تشخیص می‌دهد. به چنین فردی که فطرتش سلیم است بلد طیب گویند، به بسترش بلد طیب گویند و به کارش شکر.

قسط باشد یعنی کسی را از اعتدال خود خارج نکند یعنی وقتی وارد جامعه شد مردم را از اعتدال خارج نکند. مثلاً در اقتصاد؛ اقتصادی به وجود آوردید که جایی از آن فربه و جایی از آن لاغر باشد این می‌شود که مردم را از اعتدال خارج کردید. امر ولی ذیل قسط اجرا نشده است.

در فرهنگ؛ اگر چیزی ایجاد کردیم که قوه خیال کسی را بیشتر از قوه عقل او تقویت کردید یعنی قسط را اجرا نکردید. اگر فیلمی ساختید که قوه فهم او را بیش از خودش فعال کردید، یعنی قسط را اجرا نکردید.

یعنی کسی را از اعتدال خودش خارج کردید و یا عبادتی را در جامعه ایجاد کردید که مردم از اعتدالشان خارج شدند مثلاً باید مبارزه می‌کردند تمت رفتند رُهبانیت را گرفتند می‌شود سوره حدید. یعنی شما آنها را از اعتدال خارج کردید با عبادت، با روزه ماه مبارک. کسی را از اعتدال خود خارج نکند؛ مثلاً در بحث اعتدال باید گفت اعتدال در تعلق، این است. اعتدال در تفکر، این است و غیره. برای هر چیزی اعتدالی از سنخ خود او موجود است.

مثلاً کودکان در کودکی باید بازی کنند و اشتباهات فکر او را بیش از اندازه فعال کردید که در این صورت قسط را انجام ندادید. یا مثلاً پیش از موعد مقرر به کارهای آموزشی و مدرسه فرستادید و باز قسط رو اجرا نکردید. یعنی الان یک مرتبه می‌بینید چه جالب این خودش می‌تواند جریان تولید کند و ثمرات اجتماعی داشته باشد.

آنچه که انسان را از اعتدال خارج می‌کند دو عامل است: عامل عجله و کندی (سوره مبارکه اسرا) انسانی که از حالت اعتدال خارج شود یا پیوسته به صورت عجولانه انجام می‌دهد و حتماً نسبت به کارهایی اهمال می‌کند. این می‌شود که عجله و کندی علت اصلی افراط و تفریط که با «اسراف» ارتباط برقرار می‌کند که در پی آن خارج شدن از عدل و قسط و عامل شاکرانه است و طرف به هم می‌ریزد یعنی نظامش و همش نمی‌تواند واحد باشد پس عملی که انجام می‌دهد ثقل دیگر ندارد. مثلاً طرفی که تا دکتري رفته وقتی ارزیابی‌اش می‌کنید می‌بینید دوباره یاد بگیرد و هیچی یاد نگرفته است که این را خفت گویند. آموزش اثر ندارد و این همه هزینه کردن روی رشد اثر ندارد. مثلاً مدارس از ابتدایی تا دانشگاه سیستم‌شان غیرشاکرانه است چون بر مدار قسط نیست یک جایی تکلیف می‌گوید که نباید گفت و جایی که بایست گفته شود نمی‌گوید.

**سوال:** عدل و قسط حالت موضعی هم دارد یعنی مطلق یا نسبی است؟

- بله دارد هم به کل ساختار است، هم به فرآیند است و هم به اجزا است. عدل و قسط جزئی و تفصیلی؛ مولفه‌ای؛ عدل و قسط ترکیبی؛ عدل و قسط ساختاری و عدل و قسط در نظام که هر کدام می‌شود «شکر» زیرا که شکر خیلی مفهوم عجیبی دارد.

هیچ کلمه‌ای به اندازه شکر در قرآن وزن ندارد. شکر به انتها خروجی و ثمردهی که می‌رسد شکر گویند. به خاطر همین می‌گویند کم هستند کسانی که شکور هستند. ممکن است مولفه‌ای شاکرانه باشد اما در ساختار و نظام قرار بگیرند این شکرش را از دست بدهد. مثل یک بدن هست که شاید بدن خوب کار کند اما اگر معده کار نکند، خوب کار کردن او هیچ تاثیری ندارد.

شکر در جایی غیر موضعش قرار بگیرد می‌شود شکر (شکر موضعی، اسمش شکر است). خدا کسی را که اراده دنیا می‌کند ولو از ابزارش نهایت استفاده را برای دنیا می‌کند اسمش را شکر نمی‌گویند «کلا نمدهولاء و هولاء». نظام باطل در هیچ شانی از شئون موفقیت ندارد. مثلاً: ثروت‌اندوزی، آدم کشتن اصلاً موفقیت نیست. قارون شدن به این صورت که شترهای زیادی مال قارون را حمل می‌کند ثقل ندارد. بلکه یک بار بی‌ارزشی را دارد حمل می‌کند.

**سوال:** یعنی از بالا باید نگاه کرد؟

- روی ثقل صحبت می‌کنید. این وزنی ندارد که به این صورت مثلاً ببینید قارون شدن فردی شترهای زیادی یک بار بی‌ارزشی را حمل کند.

**سوال:** در سوره فجر می‌فرماید «الم تر کیف فعل ربك بعد ارم ذات العماد التي لم يخلق في البلاد و ثمود الذي جابوا الصخر بالواد. و فرعون ذی الاوتاد». اینها همه موفقیت است. «الذین طغوا فی البلاد. فاکثروا فیها الفساد. فصب علیهم ربك سوط عذاب ان ربك لبالمرصاد».

- یعنی چیزی که بر آن عذاب نازل می‌شود «فامه هاویه و ما ادارک ماهیه نار حامیه». اصلاً سوره قارعه است یعنی به اندازه بزرگی‌اش تبدیل به نار حامیه می‌شود یعنی قارون به اندازه شتران خودش، سکه‌های درهم و دینارهایش، حمل می‌کند آتش حمل کردنی را، که به آن نمی‌گویند افتخار.



**سوال:** پس اصلا نمی شود برشی و مقطعی نگاه کرد؟

- خیر نمی شود.

**سوال:** یعنی آن کسانی که می گویند ای کاش ما جای قارون باشیم، در هیچ سطحی پذیرفته نیست؟ و هر چیزی را باید با حقیقت آن و سمت و جهت آن دید.

- بله.

ما هفته گذشته مطرح کردیم که بحث ثقل را در دو واژه جستجو کنیم چون اینجا گفته شده (من ثقلت موازینه و من خفت موازینه). عمل یا فعل گفته نشده است. گفته موازین معلوم نیست. نفس آدم را در این میزان می گذارند یا عملش یا فعلش را. دوستانی که پیش فرض را عمل گرفتند رفتند سراغ عمل. ما هم آن هفته گفتیم ممکن است فعل هم باشد. که بعضی از دوستان هم رفتند سراغ فعل. حالا ما می خواهیم ببینیم که پیش فرض را عمل بگذاریم؟ چون در آیه نگفته که «ثقلت اعمالهم حتی نگفته ثقلت افعالهم یا انفسهم». گفته شده «موازینهم». موازین هم یعنی ترازو. در این ابهام هست.

**سوال:** سوره زلزال عمل را می گوید؟ «يعمل مثقال ذره يره».

- نه، از آن هم انحصار عمل در نمی آید. می گوید کسی مثقال ذره هم باشد می بیند. مثل این است که در خیلی جاها می گوید هر کسی عملی انجام دهد در کتاب نوشته می شود. مثلا نفس، فعل، باور.

**سوال:** مگر گفته نشده از باور و صفت حتما یک عملی در می آید؟

- از آن جهت گفته ایم که اگر کسی خواست روی بحث «عمل» کار کند، بتواند.

**سوال:** ما باید اول تکلیف آیه را مشخص کنیم. حتی ما باید بدانیم برای کار بیشتر بر آیه باید فعل را کار کنیم یا عمل را کار کنیم؟ چرا؟ یعنی می خواهیم بدانیم وزن به کدام یک از این ها نزدیک تر است.

- وزن به عمل نزدیکتر است یا فعل؟ پیش فرض ما با سوره مبارکه زلزال بیشتر می رود روی عمل اما باید اثبات کنیم.

آیا عمل بیشتر اثر دارد؟ هر طور هست باید ارتباط این داستان را پیدا کنیم. ما اسمش را گذاشتیم عمل در ساختار وجودی انسان. البته فعل در ساختار وجودی هم هست. اون هم به موقع اش خواهیم گفت. البته این ۱۶ صفحه بیشتر نیست و تازه متولد شده است و جوجه یک روزه است. در پژوهش‌هایی که ما با شما داشتیم از یک سال پیش تا الان انواع و اقسام حالات را بررسی کردیم یعنی یکبار کل آیات را دیدیم، یکبار منتخب آیات را، یکبار دسته‌بندی آیات را.

در اینجا آمدیم منتخبی از آیات را رصد کردیم چون حدود سیصد «عمل» داریم و خیلی از آنها در تحمل ما نیست.

**سوال:** چهل و اندی آیه هست که شامل دو عمل است، یا مشتق عمل است؟

- ما آمدیم از بین ۳۰۰ آیه، ده تا را انتخاب کردیم و بنا این بوده که از هر آیه‌ای تعریف در بیاوریم که بفهمیم که آیا عمل با ثقل ارتباط دارد یا ندارد؟ معیار نداریم. انتخاب می‌تواند تصادفی باشد یا یک وجهی داشته باشد. کلاً قاعده کلی قرآن این است که آیه‌ای را توانستی تعریف بدهی می‌توانی آن تعریف را تعمیم دهی و مثال نقض پیدا نمی‌شود. شاید وجه دیگری پیدا شود. به خاطر همین تک آیه‌ها می‌توانند تعریف واژه بدهند منتهی مقداری دقت می‌خواهد. که حتماً اینها ارتباط داشته باشند. وقتی می‌گوید «الا الذین آمنوا و عملوا صالحات» آیه ایمان و عمل صالح با هم ارتباط دارند. حال می‌خواهیم ببینیم نقش ایمان چیست، نقش عمل صالح چیست. من یک آیه نشان می‌دهم برای اینکه بحث باز شود.

**سوال:** یک شیء شاء خدا شامل حال او شده شاء بر هدایت یا ضلالت. حال آن چیزی که با موضوع هدایت یا شاء هستند؟

- این کاری که می‌کنید برای عمل است و ما با آن کار داریم ولی فعلاً نه. مثلاً کشاورزهای مختلف رفتند کار کردند و الان می‌خواهند محصولات را بفروشند. کسی می‌آید می‌گوید این کرم زده است. کسی دیگر می‌گوید آفت‌زده است شخص دیگری می‌گوید تو خالی است، می‌رود در انتهای ساختار یعنی همان جایی که آدم‌ها را می‌شمارند تا حسابشان را بدهد کف دستشان. یکی برود بهشت یکی جهنم. لذا خارجی‌ترین قسمت ساختار وجودی می‌شود. پس در خودش هم بحث ساختار وجودی را می‌کشد. منتها اینکه شما همه را با هم نبینید و همه را با هم

بینید مهم است. چون اگر همه را با هم بینید هیچ وقت به کاربرد ساختاردهی نمی‌رسید. باید بگویید اول این مورد را می‌بینم، بعد این مورد را، بعد این مورد را، این گونه باید کار کنید و گرنه به ساختار نمی‌رسید.

این آیه بسیار مهم است: «من كان يريد العزه فلله العزه جميعا» عزت برای خداست و عزتش را با کسی تقسیم نکرده است. یعنی غلبه، قهر، شکست‌ناپذیری همه برای خداست (جمعاً)

«اليه يصعد الكلمه الطيب»؛ کلمه‌های طیب به سوی او صعود می‌کنند.

«والعمل الصالح يرفع»؛ عمل صالح آن را رفعت می‌دهد. صعود با کلمه طیب است، رفعت با عمل صالح.

«والذين يكفرون السيئات». اگر کسی کلمه طیب‌اش بالا نرفت و عمل صالح آن را رفعت نداد به مکر می‌افتد توسط سیئات. یعنی به بدی کردن می‌افتد. بدی‌ها نتیجه‌اش می‌شوند نیرنگ کردن، ضرر کردن، ساقط شدن، هوا شدن (هاویه)، پایین رفتن «لهم عذاب شديد و مكر اولئك هو يبور». هر چقدر مکر می‌کنند وزنی ندارد. واژه «يبور» به معنی بی‌وزنی است. یعنی هیچی نیست.

این آیه دارد فرایند سنگین وزن شدن انسان را بیان می‌کند و می‌گویند انسان باید کلمه طیب داشته باشد یعنی باید ورودی حق داشته باشد. چون کلمه طیب به سمت او می‌رود، در عین حال عمل صالح چه کار می‌کند؟ او را می‌برد بالا یعنی رفعت بخشی نفسی که کلمه طیب دارد به عهده عمل صالح است.

**سوال:** فرق رفعت و صعود چیست؟

- صعود یعنی بالا، رفعت یعنی ارتقاء؛ صعود یک جهت است. حال یک عمل، یک جهت، یک رفعت و یک مکر داریم. این جهت یعنی کلمه طیب؛ یصعد یعنی جهت مثبت به سمت بالا؛ جهت منفی هم خالی بودن از کلمه طیب است. عمل وقتی که ضرب می‌شود در جهت؛ رفعت یا مکر ایجاد می‌کند.

**سوال:** آیا نفوذ هم دارد؟

- بله چون وقتی رفعت ایجاد می‌کند، سعه صدر ایجاد می‌کند «الم نشرح لك صدرك» که از آثار آن است.

پس ما یک عمل داریم، یک جهت داریم، باورها جهت سازند، عمل‌ها بر بستر باور قرار می‌گیرد. عمل آن چیزی است که از فرد سر می‌زند، با وجود باورها، او را به قرب الهی رفعت یا از قرب الهی ساقط می‌کند. در واقع موتور محرک است. ممکن است باورها مثبت یا منفی باشد. باورها جهت‌اند.

شما می‌خواهی بگویی عمل مهم‌تر است، اشکالی ندارد. شما می‌خواهی بگویی باور مهم‌تر است، اشکالی ندارد. شما می‌گویید من ۱۰ قدم راه می‌روم اگر جهت از این طرف باشد از این طرف سر در می‌آورم و اگر جهت آن طرف باشد از آن طرف سر در می‌آورم. من درس می‌خوانم اگر جهت موافق نظام باشد موافق انقلاب می‌شوم، اگر جهت مخالف نظام باشد مخالف می‌شوم.

باورها هستند که جهت می‌دهند و عمل است که رفعت ایجاد می‌کند لذا اگر انسان در جهت‌هایش دقت نکند بعد از یک مدت عمل کردن روز به روز بین او و ولی الهی فاصله می‌افتد.

حال عمل صالح مهم است یا باورها؟ عمل صالح مهم است و باورها. یعنی هر دو. چرا؟ چون اگر باورها درست نشود هر کاری که انجام بدهند نتیجه منفی می‌شود و همین‌طور اگر باور مثبت داشته باشند ولی بدون عمل چه؟ خوب رفعت پیدا نمی‌کنند.

عمل از فرد سر می‌زند. نفس بسیار مهم است یعنی عمل نفس پیدا می‌کند یعنی عمل هویت پیدا می‌کند. شیء اعم از نفس است. یعنی مخلوق اول که بخواهد بیان شود با شیء بودن بیان می‌شود. چون شما هم می‌توانید به خالق بگویید شیء هم به مخلوق. هم می‌توانید به خالق بگویید نفس هم به مخلوق، ما از شیء و نفس استفاده می‌کنیم جایی که می‌خواهیم از ابتدا شروع کنیم.

**سوال:** با این تفاسیر جهت‌گیری کار یک دفعه نیست؟ چون با باور سروکار دارد. یک بار نیست؟

- بله بخاطر همین صعود می‌آورد «یصعد کلمه الطیب»

حال ما دو بخش می‌شویم عمل و فعل؛ بعضی‌ها عمل و فعل را کار کنید و بعضی‌ها فعل. چون فعل جهت است و عمل محرک است یعنی این فعلی که بعدا باور هم جزاءش می‌آید و طلب، قصد، نیت، انگیزه می‌آید، این‌ها می‌آیند درون مایه می‌آید و جهت‌دهی می‌کند عمل ضرب می‌شود و بالا می‌برد.

**سوال:** اگر نفس باشد پس عمل دیگر مهین بر نفس نیست (با تعبیر شما)؟

- من یک مثال می‌زنم اگر یک آسیاب آبی را دیده باشید این‌ها می‌آیند کف رودخانه که جریان آب وجود دارد یک ساختمان درست می‌کنند که این آب امروزی را به سنگ منتقل می‌کند. آن سنگ آسیاب دو تا سطح دارد یکی ثابت و یکی متغیر. متغیر به وسیله جریان آب حرکت می‌کند بصورت دورانی. این را تبدیل می‌کند که هرچه دوران سرعت آب بیشتر باشد دوران سنگ بیشتر است ولی همیشه نباید حرکت کند اگر اهرم را بالا یا پایین زده باشند ارتباط بین آب و جریان قطع می‌شود هیچ وقت گندمی آسیاب نمی‌شود و اگر گندم هم ریخته باشند ولی کسی نباشد که این آسیاب شده‌ها را جمع کند باز هم بی‌فایده است.

عین آن حرکتی است که ایجاد می‌شود به درستی، یعنی به صورتی باشد که درست قرار بگیرد و پل این چرخه نه جای دیگر، به این می‌گویند عمل صالح.

ولی اگر یک جریانی نباشد، اگر گندمی نباشد یا چیزی نباشد که این گندم را آسیاب کند، که این را می‌گوییم فعل، کلمه طیبه و باورها. در واقع باورها می‌شوند آن چیزی که اصل ماجرای قرب انسان به واسطه آن است و نیروی محرک آن عمل است. یعنی در این گنبد گردون هیچ واژه‌ای به اندازه ایمان و عمل صالح مهم نیست. دلیلش این است که انسان آمده در این دنیا رفعت پیدا کند به وسیله ایمان و عمل صالح.

مؤلفه اول: تشخیص؛ هر وقت توانستید بگویید «چیز» یعنی تشخیص. آن موقعی هم که سر می‌زند یعنی «تحقق»، باورهای فرد. باور می‌تواند بستر باشد می‌تواند جهت باشد می‌تواند مبدا باشد. چرا باور می‌تواند مبدا باشد؟ معلوم است دیگر، باور مبدا است چون اگر شما باور نداشته باشید کاری انجام نمی‌دهید چون ما داریم درباره اعمال اختیاری حرف می‌زنیم.

پس باور مبدا یا جهت است چون جهت می‌دهند، بستر هم هست چون همان فضای درونی که در فرد شکل گرفته آن روح کلی‌اش را می‌گوییم بستر. بهر حال هر عمل در بستر اتفاق می‌افتد.

تمایز مبدا و بستر: اینکه مبدا و بستر آوردم یک کار زیرکانه‌ای است اینکه شما بگویید «بُدا» بعد همان را بگیرید بستر، احتیاج دارد که آیات دیگری را ببینید. یعنی یک جایی دیدم ایمان استراحت است و جای دیگر ایمان مبدا است. یعنی براساس مطالعه‌ای که از قرآن کردم و احصا کردم نقش ایمان و نسبتش را با عمل بررسی کردم گاهی

جنبه شروع دارد یعنی یک عملی شروع نمی‌شود مگر اینکه شخص باور داشته باشد و گاهی جنبه جهت دارد و گاهی جنبه بستر دارد مثلاً زمانی که می‌گوید در مومنین این اتفاقات می‌افتد.

**سوال:** تمایز مبدا و بستر چیست؟

- اولی شروع است، دومی محل وقوع.

**سوال:** بستر عرض می‌شود؟

- بله.

طبق این آیه می‌گوید «الیه یصعد کلمه الطیب» این آیه عجیبی است نمی‌گوید که «من کان یرید العزه» یعنی هر کس اراده کرد مثل «من ثقلت موازینه».

معلوم است که عشاءش در مورد اعمال اختیاری است. معلوم می‌شود که هر انسانی غایت کارش رسیدن به عزت است. عزت یعنی موقعیت بدون شکست. یعنی به یک غلبه‌ای که برنگردد. آدم می‌خواهد پیروز شود که شکست نخورد همه انسان‌ها این را می‌خواهند.

یعنی فقط دست خداست یعنی هر کس وجهش به سمت خدا باشد به او عزت می‌دهند. حال مکانیزم رسیدنش چیست؟

هر کس عزت می‌خواهد باید این کار را بکند. قاعده این است که آن چیزی بالا می‌رود که کلمه طیبه باشد. یعنی نفس کان یرد غیره، تو باید در درون خودت کلمه طیبه ذخیره کنی.

چون فقط کلمه طیبه لایق قرب است. یعنی وقتی تو را بردند پیش خدا، آن چیزی که تو را به خدا وصل می‌کند کلمه طیبه است. تو چه داری بگویی؟

خدا را چگونه نگاه می‌کنی؟ از خدا چه می‌دانی؟ لا اله الا الله می‌دانی؟ کیف وجدتم قول لا اله الا الله؟ هل وجدتم قول لا اله الا الله؟

حال عمل صالح می تواند ارتقا دهد. به نفس وزن دهد. الان کلمه طیه اینجا خاصیت سیرووریت دارد. یعنی عمل صالح در این بستر شروع می کند به رفعت دادن. پس عمل آسانسور نفس می شود.

«و الذین یمکرون السیئات». این آیه سه بخشی جالبی دارد. شر در آن مخفی است. کسی که عزت را اراده کرد ولی آنرا از غیر خدا جستجو کرد به فکر می افتد توسط اعمال سوء. یمکرون یعنی به فعلیت مکر می افتد. «لهم عذاب شدید و مکر اولئک». یعنی مکر آنها بی وزن است.

**سوال:** مولفه هایی که به آیات دلالت می دهیم «یایی» بگیریم یا «واوی»؟

- نه می تواند سه تا باشد «یا» باشد و می توانیم «و» بگیریم اما شفا هر جوری بگیری جواب می دهد. چون بستر بگیریم، بستر را باید جهت دار بگیریم و همین طور اما در آیات که نگاه می کنی غلبه با یکی است. حفظ این آیه خیلی جالب است.

«الا کتب لهم به عمل صالح»<sup>۲</sup>

یعنی به کاری که کفار را به خشم بیاورد و آنها را ناراحت کند، اقدام نمی کنند. اگر با دشمن جنگید هیچ غنیمتی به دست نمی آورند. (اول از سختی ها شروع کرد و بعد آمد به سمت خوشی ها)

مگر آنکه به پاداش آن برای آنها عمل صالح نوشته شده. پس عمل صالح را چه گفته شد؟ گرسنگی کشیدن، سختی کشیدن، پنجه در پنجه کفار کردن، آنها را عصبانی و ناامید کردن، آنها را از معرکه خارج کردن، از آنها غنیمت گرفتن. اینها را گرفت. هر چه جلو رفتی و این کارها را کردی، ما برایت عمل صالح می نویسیم.

«ان الله لایضیع اجر المحسنین»؛ باز هم دل نمی کند. به این دل نمی کند در قرآن می گوئیم جدل. جدل یعنی رها نمی کند. حرف را رها نمی کند و دوباره یک چیز دیگر می گوید. «و لاینفقون نفقه صغیره و لا کبیره و لا یقطعون»

چون اینجا رفته فتح کرده و پول هم دستش هست و الان باید انفاق کند «و لاینفقون» در واقع مثل است که دارد به دو نظام اشاره می کند. یک نظام جنگ، یک نظام بعد جنگ. یک استرس قبل جنگ، یک کار بعد جنگ.

<sup>۲</sup>سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۰

یعنی هیچ سفری را نمی‌رود که برای سفر یا تبلیغ قطع بکند. یعنی هجرت می‌کند بقیه جاها را هم تصرف می‌کند. پول را در خانه نمی‌گذارد. یعنی سیطره اسلام را در سراسر عالم گسترش می‌دهد. «و لا یقطعون واد یا الا کتب لهم - یعنی عمل صالح که اینجا حذف شده است - لیجزیهم بیم الله احسن ما کانو یعملون».

چون خدا اراده کرده است خیلی بالاتر از آن چیزی که این‌ها عمل کردند به آنها پاداش بدهد. ببینید چقدر جالب است خدا می‌خواهد به آن‌ها غنیمت بدهد. خدا می‌خواهد اینها را رفعت دهد. به آنها پاداش بدهد، می‌خواهد «کتب لهم عمل صالح». می‌خواهد در مقابل سختی‌های که کشیده‌اند بزرگشان کند. نمی‌خواهد توی سرشان بزند، نمی‌خواهد سختی‌ای بدهد که اینها ضعیف شوند همه این‌ها طرح‌ریزی خداست که اینها را بزرگ کند. فکر نکنید اگر پنجه در پنجه دشمن کردید و شهید دادید خواسته تا شما را ضعیف کند. نه. بلکه این‌ها بخاطر این است که شما را بزرگ کند. باز هم که اسلام را در تمام سیطره عالم گسترش دادید باز هم نمی‌خواهد شما را به سختی بیاندازد می‌خواهد «کتب لهم لیجزیهم...»

یعنی عمل صالح به بهانه‌های مختلف پیدا کردن است که انسان به عرش سفر می‌کند. یعنی می‌پرسند چقدر رفتی هجرت؟ چقدر مسافرت کردی؟ چقدر کلاس گذاشتی؟ چقدر مردم را هدایت کردی؟

یادش به خیر شهیدی آمد به خواب دوستانش و گفت ما اینجا حالمان خیلی خوب است اما من کتاب اعمالم را که ورق می‌زنم یک صفحه در میانش خالی است. چیزی در آن نیست. می‌رسم به جایی که مربوط به صحنه‌هایی از زندگی‌ام هست که عملی انجام ندادم، عملی در آن نیست! بی‌کار بودم. قله‌ای را فتح نکردم.

آیات درباره جنگ را ببینید. ان شاء الله خدا توفیق بدهد بتوانیم سوره توبه را بخوانیم؛ آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره توبه به این دلیل که اثبات کنیم عمل رفعت می‌دهد از آخر آیات شروع کردم. عمل آن است که به صورت سلبی یا ایجابی از افراد سر می‌زند (یعنی سلبی‌اش را هم عمل می‌گوییم. مثلاً جهاد می‌رود، جهاد نمی‌رود. هر دو عمل است. انفاق می‌کند یا انفاق نمی‌کند، یک وقت کسی فکر نکند عمل فقط ایجابی است.) و فرد را در راستای مقاصد الهی قرار داده یا نمی‌دهد. ثبت اعمال و قرار گرفتن در انواع ابراز و ویژگی‌های اصلی «صل» است. یعنی در واقع امضای انسان است. دیدید انسانها امضا دارند؟ عمل امضا است.



**سوال:** کسی هست که اصلا فلان عمل (جهاد رفتن) برایش تعریف نشده است؟

- یک عمل دیگر برایش تعریف می‌شود!

هر کسی باید صحنه‌های جهاد خودش را پیدا کند که در روایات آمده است. البته بعضی از افراد بعضی از روایات خاص را نقل می‌کنند می‌گویند «جهاد المرآه حسن التبعل»، این درست است که جهاد زن شوهرداری کردن است تمت روایت دیگری هم داریم که در مورد جهاد زن طور دیگری هم حرف می‌زند. جهاد یعنی در راه خدا تلاش کردن و دشمن خدا را به خاک ذلت کشاندن. جهاد یک مصداق اش قتال است.

شما یک مقوله پیدا کرده‌اید به نام «جهاد سازندگی» یا «جهاد قتال». افرادی که پشت صحنه هستند. مثلا سیل آمده یک عده باید بروند خانه‌ها را بسازند. حالا ما نمی‌توانیم خانه بسازیم اما می‌توانیم پول بدهیم. می‌توانیم اطلاع‌رسانی کنیم تا دیگران کمک کنند. همه اینها مقوله جهاد است. خیلی وقت‌ها جهادهای پشت صحنه از جهادهای در صحنه هم مهم‌تر است. چون در خیلی از مناطق عملیات، مخصوصا سازندگی حضور انسان‌های معمولی نباید باشد. فقط باید امکانات یا علم باشد. اگر یک نفر علمش را پیدا کرد و به آنها داد، جهاد است. مصادیق جهاد متفاوت است.

دوستانی که می‌خواهند تحقیق جهاد را انجام بدهند سه دسته بشوند. یک دسته سوره‌ای کار کنند مثل خانم‌ها خوش اخلاق و شهیدزاده. این بزرگواران شاخصه سنگین شدن اعمال را استخراج کنند مثل همین چیزی که ما اول جلسه صحبت کردیم.

گروه دوم آنهایی که می‌خواهند از مولفه عمل وارد شوند، این بزرگواران باید بر اساس یک تعریفی از عمل یک سوره‌ای را مثل فاطر، سبا و کهف انتخاب کنند. محدوده پژوهشی را یک سوره قرار بدهند. ببینند خداوند درباره عمل در سوره چه می‌فرماید و ببینند وزن دار شدن عمل در سوره به چه شکلی است. به نظر من یک نفر فقط سوره فاطر را کار کند همه بحث‌های سوره را در بیاورد. می‌تواند درباره «من ثقلت موازین» مطلب در بیاورد.

**سوال:** سوره زلزال هم می‌شود؟

- سوره‌هایی که احکامی اند خودشان نیاز به باز کردن توسط سوره‌های دیگر دارند. این سوره می‌شود اما دوباره باید به سوره دیگر رجوع کند.

کار دوم این است که افرادی روی عمل کار می‌کنند (البته اگر توانمند باشند) می‌توانند روی کل قرآن کار کنند. اگر هم دوست داشته باشند فقط سوره فاطر یا اینکه دو سوره فاطر و کهف. سوره مبارکه سباء کمی سخت است. سباء بسیار نزدیک فعل و عمل است.

یک عده می‌گویند ما می‌خواهیم فعل را کار کنیم. در هم آمیخته شدن فعل و عمل برایمان مهم است. کتاب فعل را بخوانند و فرض بگیرند روی فعل یک تحقیق مستقلی شده است اگر روی عمل هم تحقیقات مستقلی شده بود بد نبود که روی این کار کنند، اما چون نشده مجبور هستند تا خودشان کار کنند. گروه سوم روی فعل کار کنند. اگر کتاب هم خواستند به آنها می‌دهم. سوره‌هایش را در کتاب معرفی کرده است. مثل سوره ق، زمر و سور حوامیم.

**سوال:** زمان تحقیق چقدر است؟

- شما کم کم کار کنید و کم کم ارائه دهید. باید خودتان را در این سیستم ارتقاء دهید.

\*\*\*

**طرح بیوت نورانی (خانم بیگدلی):**

ما پارسال بیوت نورانی را شروع کردیم و خوب نیز پیش رفت. منتها مشکلی که هست الان ما ۱۰، ۱۲ تا بیت تعطیل کردیم چون مربی نداریم. در حال حاضر کلاسی که خانم خوش اخلاق توضیح دادند میثاقی است برای کسانی که در جاهای مختلف مشغول مربی‌گری هستند که قرار است به صورت متمرکز و علمی روی سوره‌ها کار شود. (در حال حاضر روی سوره‌های بیوت نورانی است) و نکات مهارتی مربی‌گری مطرح شود. دوشنبه‌ها ساعت ۹:۳۰ مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام).

**استاد اخوت:** نگران نباشید نیروی‌های جدید در راه‌اند.

۱. هر کدام از ما با خدا عهد کنیم که در هفته حداقل یک یا دو کلاس قرآن بصورت ثابت آموزش بدهیم و خود مشتاق باشیم. افراد مجموعه باید التماس کنند به امثال خانم بیگدلی که برایشان جا پیدا کنند! هر هفته یک روز یا نصف روز و یا چند ساعت را صرف کلاس کنید.

۲. انسان همیشه نیاز به آموزش دیدن دارد.

۳. آموزش که می‌بیند باید یک استانداردهایی داشته باشد. از استاندارد و امتحان نترسید و بیاید امتحان بدهید. اگر رتبه آوردید، درس بدهید. چون بدون داشتن استاندارد خطر دارد.

۴. بخش‌هایی از آموزش مربوط به قرآن هم شامل مثل «بیت»، «رشد» و غیره است. مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام) موظف است سامانه‌های را برای «ازدواج»، «مسائل خانواده» و «مهارت‌های زندگی» تدارک ببیند.

هر چند افرادی که دوره‌های رشد را درس می‌دهند باید قرآن بخوانند و از قرآن استفاده کنند اما بعضی‌ها نیازشان به موضوعات این چنینی است. یعنی موضوعات اجتماعی.

خانم خوش‌اخلاق بحث تدبیری و خانم کوچک‌زاده مباحث خانواده و مهارت‌های زندگی در مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام) را پیش می‌برند.

برای بحث‌های رشد و خانواده هم باید استاندارد و آزمون و سازماندهی داشته باشیم. با نظم وارد شوند و چریکی و منظم.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات